



عکسی از زنده یادان روح انگیز دهقانی  
و همسرش کاظم سعادت

### نگاهی به کلام ساده یک نامه عمیق !

(به یاد مادر انقلابی، زن آزاده و مبارز، روح انگیز دهقانی)

...متقابلاً سلام مرا به خانم هما برسانید. جداً از ته دل شاد شدم. خانمی با وقار، خود توانسته است مورد احترام عموم باشد و حالا از تو می پرسم وقتی خانمی با آن سنگینی و وقار در آن جا در میان شما درس می خواند، چطور مردها از زن ها بد می گویند. فکر می کنم اگر ترا از میان مردها بیرون بکشم می توانم ادعا کنم که این عادت دیرینه مردهاست. همیشه بی خود و بی جهت از زنان بد می گویند. فکر نمی کنم اگر مسئولیت زنان به عهده مردها بود می توانستند خوب از عهده بر بیایند.

شاید علتش را در مواقعی که پیشمی حضوراً مطرح کنم و شرح بدهم و ترا قانع کنم که تقصیر همیشه متوجه آقاهاست. توضیح این که، تمام خانم ها، آن هایی که شوهر کرده اند، سفارش مخصوصی که به دخترها دارند این است که حتی الامکان ازدواج نکنند و هزار و یک دلیل برای این نصیحت خودشان دارند ولی من هرگز با این حرف های آن ها از میدان در نمی روم و به وسواس نمی افتم و هیچ گونه شکمی بدل راه نمی دهم که شوهر من هم مثل مردان دیگر فکر خواهد کرد...

...ایکاش وقتی در باره الدوز و کلاغ ها نطق می کردی من آن جا بودم بهت کف می زدم و به مردم می فهماندم که من این چنین شوهر لایقی دارم...

...وقتی فکر می کردم که تو تنها هستی و لباس و اثاث، بخصوص پول کافی نداری، بقدری ناراحت می شدم که خواب از سرم می پرید و مرتب شب ها از ساعت ۴/۵، پنج بیدارم...

نگرانی تو به نظر من بی مورد است انسان باید همیشه و در هر حال متکی به خودش باشد...

۲۸ آبان ۱۳۴۵

\*\*\*

این ها بخش هایی از نامه بی پیرایه ولی عمیق و مملو از عشقی ست که روح انگیز دهقانی (مادر انقلابی)، همسر رفیق کاظم سعادت و خواهر رفقا، بهروز دهقانی و اشرف دهقانی (۴۶ سال پیش، زمانی که زن جوان ۲۵ ساله ای بود خطاب به محبوب و همسر خود یعنی کاظم سعادت می نویسد و برخی از دغدغه های فکری (شخصی و اجتماعی) زندگی خود و شرایط محیط اش را با شریک زندگی در میان می گذارد. با او از رنجی که در نتیجه دوری از او گرفتارش شده و فقر مالی ای که بر ابعاد آن درد می افزاید و باعث شب نخوابی هایش آن هم در دورانی که باردار است می شود، سخن می گوید، ولی در همان حال به وجود او افتخار می کند.

نویسنده نامه که در یکی از سیاه ترین دوران های سلطه اختناق زندگی می کند، زنی از بخش آگاه خلق است که در مکتب صمد ها و بهروز ها پرورده شده است. درست به همین دلیل است که چند سال پس از تاریخ نگارش این نامه و بدنبال طوفانی که از مبارزات خونین چریکهای فدائی خلق ایران در جامعه بر پا شد، وی نیز به

طوفان انقلاب و راه رهایی کارگران و توده های تحت ستم ایران پیوست و تمام دار و ندار و فرزندانش را نیز بی هیچ باکی به این طوفان سپرد.

بدون شک در شرایط امروز یعنی اندکی کمتر از نیم قرن پس از نگارش این نامه و به دنبال رشد همه جانبه آگاهی و جنبش انقلابی زنان، (به ویژه وقوع یک انقلاب توده ای در سالهای ۵۶-۵۷ که توده های زحمتکش زنان با الهام از مبارزات خواهران فدائی خود نقش بس ارزنده ای در آن ایفا کردند) تأکید این نامه در مورد مسایل زنان و دفاع از حقوق زن یک امر بسیار عادی و پذیرفته شده است. اما هنگامی که شرایط آن دوره یعنی سال های میانی دهه ۴۰ شمسی - شرایطی که هنوز حضور وسیع و اجتماعی زنان مستقل (و نه نجبان و برگزیدگان طبقه حاکم) در عرصه های مختلف اجتماعی و سیاسی در میان بسیاری یک تابو بود - را در نظر بگیریم آن گاه می توان ارزش و اهمیت تفکری که در مورد مسئله زن در این نامه به آن اشاره شده است را بهتر فهمید.

گذشته از مهر و محبتی که در این نامه در رابطه عاطفی بین روح انگیز و همسرش موج می زند، گذشته از محرومیت های ناشی از فقر مالی که در نامه روحی منعکس است، - چرا که پولی در بین نیست و اساس و البسه ای هم - اما بخش مربوط به اظهار نظر روح انگیز در مورد مسایل زنان نمونه ای هر چند کوچک و برجسته را به نمایش می گذارد که نه تنها سطح آگاهی او و فضایی که در آن سال ها او در آن پرورش می یابد را منعکس می کند، بلکه گوشه ای هر چند کوچک از سیر تکامل و رشد تفکرات انقلابی را به منصفه ظهور می گذارد که در آن زمان به مثابه یک نسیم تازه صبحگاهی گوشه و کنار جامعه تحت سلطه ما را نوازش می داد.

در شرایطی که پس مانده های بسیار قوی تفکرات و ارزش های فئودالی و عقب مانده به ویژه در مورد مسئله زن هنوز بر دوش جامعه سوار است و در شرایطی که رژیم شاه به مثابه رژیمی تا مغز استخوان وابسته و دیکتاتور، به رغم تلاش برای گرفتن پز آزادی زن، مبلغ سیمای زنی با معیار های ارتجاعی ست - یعنی معیار کالا بودن زن! بیاد آوریم که خود شاه در مصاحبه ای حتی مطرح کرد که زنان حتی آشپز خوبی هم نیستند، در شرایطی که این رژیم برخلاف ادعای دادن آزادی به زنان همچنان با پاسداری از قوانین و مقررات ارتجاعی مذهبی حاکم بر جامعه، پیگیرانه نگهبان و محافظ زنجیرهای بسته به دست و پای زنان و مدافع فرهنگ مردسالارانه غالب است، نامه فوق بر وجود یک جریان مترقی در جامعه صحه می گذارد که در نفس خود با تعریف رابطه واقعاً برابر بین مرد و زن، به مبارزه با فرهنگ مرد سالارانه بر خاسته است. همین جریان فکری ست که چند سال بعد در تکامل اجتناب ناپذیر خود نسلی از آگاه ترین زنان را به عالیترین شکل مشارکت در مبارزه سیاسی یعنی عرصه مبارزه مسلحانه با ارتجاع و دیکتاتوری وابسته حاکم برای گسستن قطعی هر گونه زنجیر بر دست و پای زنان و برابری واقعی با مردان و بالاخره رهایی قطعی آنان جذب می کند. زنانی که خونشان مسیر انقلاب ایران و تاریخ مبارزات آن را تزئین کرد و هنوز بعد از گذشت چند دهه الگوی تردید ناپذیر زن آگاه و مبارز در جامعه تحت سلطه ما هستند.

همان نسلی از زنان آگاه که رفیق اشرف دهقانی در بچوجه دلآوری ها و حماسه آفرینی هایش در نبرد با امپریالیسم و ارتجاع در کتاب حماسه مقاومت در موردشان می نویسد: "اما هنگامی که زن آگاهی طبقاتی خود را باز می یابد و همراه مردی که آگاهی طبقاتی خود را باز یافته است ، آن چنان آگاهی و شناختی که او را به در هم کوبیدن نظام فاسد طبقاتی او می دارد ، دیگر او یک "زن" با معیار های ارتجاعی نیست. بلکه "انسانی" است آگاه و به ساختن نظامی می پردازد که در آن "انسان" مقام راستین و شکوه شایسته خود را باز یابد. او با آگاهی از تمام مشکلات ، قدم به راه می نهد و در راه

آرمان والای خود از هیچ دشواری هراس ندارد. زن انقلابی و مرد انقلابی هنگامی که در سنگر مبارزه قرار می گیرند انسان هایی هستند که به رستاخیز خود رسیده اند. آن ها برای ایجاد جامعه ای مبارزه می کنند که در آن این مسئله که به زن چقدر باید آزادی داد - آزادی زن خوب است یا نه - اصولاً مطرح نیست. بلکه همه انسان ها، زن و مرد یکسان از مزایای زندگی استفاده می کنند و برای پیشبرد آن در کنار هم تلاش و کار میکنند."

روح انگیز از چنین فضایی مایه می گیرد و در آن زندگی می کند. او از یک خانواده فقیر و زحمتکش ولی آگاه و مبارز برخاسته است، و تاثیر این واقعیت درسطور نامه او مشهود است. همسر و شریک زندگی روح انگیز یعنی رفیق کاظم سعادت می که او نیز متعلق به یک خانواده زحمتکش است، در تاریخ نگارش این نامه، یکی از روشنفکران انقلابی آن دوره است که تمامی هم و غمشان و هدف زندگیشان یافتن راه مبارزه و شکستن بن بست‌های ست که سایه اش همچون بختکی بر سر کارگران و خلقهای تحت ستم ما افتاده است.

نامه روح انگیز به فرهنگ و "عادات" دیرینه مردهای زمان، به "بد گوئی" های مرتب از زنان و آن ها را پایین تر شمردن اشاره می کند. اما به رغم تأکیدی بجا بر این واقعیات، روح انگیز تسلیم ایده های فمینیستی مرد ستیزانه نمی شود. او در شرایطی این نامه را نوشته است که فرهنگ مردسالاری، فرهنگ کاملاً پذیرفته شده در جامعه بود و در ابعادی وسیع در میان خانواده ها نقش ارتجاعی خود را ایفاء می کرد، فرهنگی که باعث آن بود که در سطح جامعه، مردها بر زمینه شرکت در عرصه های مختلف اجتماعی، به طور عموم باور داشته باشند که برتر از زن ها هستند و زنان نیز در ابعاد عمومی بپذیرند که مردها به راستی سرورند و باید از حقوقی برخوردار باشند که زن ها از آن ها محرومند. با تسلط فرهنگ مرد سالارانه در ابعادی وسیع در میان خانواده ها بود که توصیه عدم ازدواج به دخترها به عنوان یکی از راه های نجات از سلطه مردسالاری معرفی می شد. اما روح انگیز با توجه به فرهنگ و آگاهی بالای انقلابی خود، در مقابل چنان تفکراتی می ایستد و به قول خودش "از میدان به در نمی رود". او با عادات دیرینه و تفکرات ارتجاعی در میان مردها مبارزه می کند و حتی در نامه به همسری که از تبار آن مردان نیست فرصت می یابد تا با تکیه بر وقار و احترامی که زن همکلاسی کاظم در محیط دانشگاه بر انگیزته، شادی خود را به عنوان یک زن از این امر ابراز داشته و بر ضرورت مبارزه با تفکرات مردسالاری تأکید کند.

بدون شک چنین خصوصیات عالی انسانی در وجود زن آزاده ای مثل روح انگیز، نمی توانست بدون وجود یک برخورد کمونیستی نسبت به مسئله زن از سوی رفیق کاظم و سایر مردان حول و حوش او - چون رفیق بهروز دهقانی که اتفاقاً بیشترین تاثیر مبارزاتی را روی وی داشت و شدیداً مورد احترام و علاقه روح انگیز بود و همچنین رفیق صمد بهرنگی که از نزدیک ترین یاران او و خانواده اش بود - تجلی یابد.

تاریخ نگارش این نامه اواسط دهه چهل شمسی است. در آن سال ها به موازات وقوع تحولات اقتصادی پس از "انقلاب سفید" و "اصلاحات ارضی" طراحی شده توسط امپریالیست ها در ایران، جامعه تحت سلطه ما، آبستن تحولات بزرگ و چشمگیری بود. بورژوازی وابسته که در قامت رژیم کودتایی شاه، در تمام عرصه ها مشغول تحکیم و گسترش پایگاه خود در جامعه بود، با اجرای برنامه های دیکته شده توسط سرمایه داران جهانی در زیر چکمه های دیکتاتوری، بازار ایران را با هدف غارت هر چه بیشتر منابع طبیعی و استثمار نیروی کار ارزان کارگران و زحمتکشان ایران توسط اربابانش، بمنظور گسترش سرمایه گذاری های امپریالیستی و هجوم این سرمایه ها آماده می ساخت. اما این تنها یک وجه تضاد های جاری بود. بطور طبیعی این تحولات نمی توانست جامعه تحت سلطه و ملت‌هت ما را در تمامی اجزایش تحت تاثیر قرار ندهد. بطوری که بر بستر تحولات اقتصادی و سیاسی در آن سال ها، عناصر تکاملی نوینی در جامعه خفقان زده بعد از کودتا، پدیدار گشته و به سرعت رشد و نمو می

کردند. جامعه آبیستن تولد نسل نوینی از عناصر انقلابی، روشنفکران انقلابی، تفکرات و ایده های نوین و متعالی بود. در چنین اوضاعی بود که نسل رزمندگان سیاهکل، کمونیست های فدائی تولد یافتند. نامه روح انگیز گوشه ای از پیش زمینه های این فضا را منعکس می کند؛ وقتی که از "نطق" کاظم راجع به "الدوز و کلاغ ها" به وحد می آید و آرزو می کند که آن جا بود تا او را تشویق و به مردم می گفت که چه همسر آگاهی دارد. چرا که دوره، دوره روییدن جوانه های حرأت و ظهور "الدوز" و کلاغ دانایی ست که می کوشد از زبان حقیقت گوی بچه ها به مردم رخوت زده و از خود بیگانه درس حقیقت جویی و زندگی و خیزش برای مبارزه بر علیه دیو استبداد دهد. تنها چند سالی پس از نگارش این نامه است که ما می بینیم روشنفکر انقلابی که اینک مجهز به سلاح نقد (یعنی تئوری انقلابی) شده، با درک وظایف تاریخی خویش، در تلاش برای نقد با اسلحه برای تغییر وضع موجود به میدان می آید و با وثیقه گذاردن خون خود به ترویج آگاهی به منظور تغییر جامعه برمی خیزد. او با عمل خویش راه گشا می شود، "پیوندها" سرانجام می گیرد و جامعه رخوت زده به شور زندگی می افتد و فرزندان انقلابیش را در آغوش گرم خود می گیرد. چنین بود که نقش انقلابی چریک فدائی خلق، رفیق کاظم، همسر و یار روح انگیز، تنها به ایراد "نطق" راجع به "الدوز و کلاغ ها" محدود نماند. زمانی که پای عمل به میان آمد، امثال کاظم و بهروز و ... ، این رشیدترین جوانان آن نسل با پراتیک و عمل شان نشان دادند که چگونه به سطح "ماهی سیاه کوچولو" ی خنجر بدست تکامل یافته و حاضر شدند تا برای از بین بردن عامل اسارت توده ها، گلوی "مرغ ماهی خوار" را بدرند.

برای درک عینی شرایطی که این نامه در چارچوب آن نوشته شده و شناخت عینی از محیطی که نویسنده نامه به مثابه یک زن آزاده در آن بسر می برد باید کمی بیشتر مکت کرد. خطاب روح انگیز در این نامه، کاظم سعادت است که در سال های مورد بحث در میان رفقای تبریز و به ویژه در میان دو یار ارزشمند و فراموش نشدنی اش یعنی صمد و بهروز به سر می برد؛ همان رفقائی که در ثقل تحولات مربوط به پروسه آمادگی و تدارک نظری و عملی برای تشکیل بزرگترین سازمان کمونیست ایران یعنی چریکهای فدائی خلق ایران قرار داشته و تداوم فعالیت های شان در کنار انقلابیون کبیری نظیر رفیق مسعود احمد زاده و امیر پرویز پویان و عباس مفتاحی، چند سال بعد سرانجام منجر به تولد سازمان چریکهای فدائی خلق شد. اتفاقی نبود که کوتاه زمانی بعد، همین کمونیست های فدائی بودند که در نخستین مصاف های بزرگ مرگ و زندگی با ارتجاع، که می کوشید شکوفه های حرأت را با شکنجه و اعدام پرپر کند، با نثار خون خود، ایستادند و با این عمل انقلابی در نگه داری و حفاظت از موجودیت این سازمان نوپا، این سلاح گرانبهای طبقه کارگر ایران یعنی چریکهای فدائی خلق نقشی جاودانه ایفا کردند؛ و بیهوده نبود که مرگ آن ها سرودی شد برای تداوم یک راه نوین و خون پاکشان به پرچمی تبدیل گشت برای به میدان آمدن صد ها و هزاران بهروز و کاظم دیگر. آری! نسلی که روح انگیز این زن آزاده در میان آن ها پرورش می یافت به ضرورت زمان پاسخ دادند و به همین علت هم به تباری جاودان در تاریخ میهن ما بدل شدند.

اما بهای چنین موفقیتی برای کمونیست های فدائی، این مظاهر شجاعت و پاکی ارزان نیست... دشمن هراسان و وحشت زده به درو کردن گل های سرخ و پرتراوتی که در این دشت تفتان روئیده اند بر می خیزد. محبوب و مخاطب نامه روح انگیز، یعنی کاظم یکی از اولین این گل هاست که اسیر تیغ جلاذ می شود...

او که به دام دزخیمان فناده است برای آن که زبان باز نکند دشمن را می فریبد، به خانه و نزد عزیزان و جگر گوشه هایش می رود؛ زهر بکام می کشد و برای اطمینان از نابودی خویش رگ های دست خود را می زند... او با مرگی هولناک ولی افتخار آمیز بدست توانای خودش در راه امانت داری از اسرار خلق خون خود را با شجاعت تمام بر زمین ریخت و دشمن را در حسرت دستیابی به

اسرار سینه ستبرش باقی گذاشت... او با نابودی خویش، آن هم در حالی که تنها چند روز از تولد دومین کودکش می گذشت زخم عمیق دیگری بر پیکر دشمن هار زد که می پنداشت کاظم را و از طریق او یارانش را در چنگال خود دارد. مرگ فجیع کاظم، اما پایان درد روح انگیز نیست، مزدوران سرمایه برادر کبیرش بهروز را ساعت ها و روزها و روزها شکنجه کردند و پیکرش را در زیر شکنجه دریدند و او را پرپر کردند، اما حسرت تسلیم او همچون داغی عمیق بر قلب سیاه ارتجاع ماند و پژواک فریادهای بهروز بر سر شکنجه گرهای دژخیم "بیشرف ها از جان مردم چه می خواهید..." خیلی زود دیوار اسارتگاه های مخوف را درنوردید و به سرب های داغ و مذاب سلاح زنان و مردان چریکی بدل شد که با شلیک کینه طبقاتی بهروز، سینه ارتجاع را مشیک کردند....

روحي به رعم تحمل درد طاقت فرسای ناشی از زخم مرگ فجیع محبوب و برادر خویش و تا سال های طولانی رفتن به درب زندان ها برای ملاقات با برادر دیگرش (محمد دهقانی) در زندان، و در حالی که مزدوران رژیم شاه خود او و مادرش را نیز در سال ۱۳۵۲ به هنگام فرار رفیق اشرف از زندان قصر، مدتی به عنوان گروگان زندانی نموده و کودک شیرخواره اش را از وی جدا کردند، ولی توانست تحقق یکی از آرزوهایی که آن ها برایش به پا خاسته بودند یعنی فرو ریختن بنای پوسیده رژیم شاه توسط کارگران و خلق های تحت ستم را گرچه در غیبت عزیزترین هایش به چشم ببیند. در آن سال های پرشور مبارزاتی که توده های رنج دیده و عاصی از دیکتاتوری بپا خاسته بودند، هیچ تظاهراتی نبود که روح انگیز در آن شرکت نداشته باشد. سپس او با تجربه ناشی از افکار و محیط مبارزاتی ای که در آن به مثابه یک زن مبارز و آگاه و یک مادر انقلابی پرورش یافته بود، توانست چهره ارتجاعی و زن ستیز رژیم جمهوری اسلامی، رژیمی که فریبکارانه خود را برآمده از انقلاب توده ها جا می زد را خیلی زود تشخیص دهد و به مبارزه بر علیه آن بپردازد. او در تظاهراتی که در تبریز صورت می گرفت شرکت می کرد و حتی یک بار در تظاهراتی که در اعتراض به اجحافات جمهوری اسلامی علیه معلمین بر پا شده بود، روح انگیز با شجاعت و شهامت خاص خود با حزب الهی ها که در آن زمان با نام نیروی خودسر با چماق و زنجیر برای برهم زدن هر تظاهراتی گسیل می شدند در افتاد و از دست یکی از آن ها زنجیرش را گرفت.

روح انگیز در ادامه راه نسل کاظم ها و بهروز ها و پیگیری برای تحقق آرمان های نهایی عزیزان خویش، به رعم سرپرستی از دو جگر گوشه اش که نمره زندگی با کاظم بودند، زندگی و دار و ندارش را به خدمت اهداف یاران کاظم و بهروز و اشرف نهاد.

یکی از برخوردهای ارزشمند و برجسته روحی، قرار دادن خانه اش به مثابه مرکزی برای رفقای چریکهای فدائی خلق بود که در کردستان دست اندر کار مبارزه مسلحانه با رژیم بودند. در آن سال ها، خانه این مادر انقلابی مرکزی بود برای رفقای که از طریق تبریز به کردستان می رفتند و یا از آنجا بر می گشتند. روحی در این دوران با احساس مسئولیتی تقدیر انگیز همه هستی و دار و ندارش را در راه انقلاب به کار گرفت.

**سرانجام روح انگیز در تیر ماه سال ۶۰ در مواجهه ای اجتناب ناپذیر با مزدوران دستار به سر امپریالیسم در جمهوری اسلامی رو در رو و دستگیر شد. در انتخابی دردناک اما قاطعانه در مقابل دژخیمانی که با نقشه ای پلید برای انتقام و ریختن خون این زن آزاده ظاهر شده بودند، استوار ایستاد و سرانجام در حالی که داستان تعرض او به آخوند جلاد، موسوی تبریزی در سیاهچال و سپس شعارها و فریاد وقفه ناپذیر کینه اش بر سر جلادان شب پرستی که در جوخه اعدام وی حضور داشتند، در میان مردم تبریز سینه به سینه نقل گشت، توسط رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی اعدام شد و سر بر همان خاکی نهاد که محبوب و همسرش در فرجام راه عشق به زحمتکشانش، سالیان پیش در مقابل دیدگان خود او بر آن آغوش گشوده بود.**

در نامه به کاظم، روحی با "تهدیدات" عاشقانه، دل‌تنگی اش از غیبت و دوری کاظم را به او بیان می‌کند:  
".... به جان عزیزت قسم می‌خورم اگر جواب نامه ام بیش از یک هفته طول بکشد، تا آخر عمرم نامه ای به تو نخواهم نوشت. این آخرین تصمیم من است. حالا خودت می‌دانی، منتظرم پیشم بیایی...."

روح انگیز اما نمی‌توانست در مقابل خلق در مقابل آن‌ها که عاشقانه دوستشان داشت بر سر تصمیم خود بایستد. در سال ۶۰ و پس از آن که بدنبال مرگ کاظم برای سال‌ها، هیچگاه نامه ای از او دریافت نکرده بود، یکبار دیگر تصمیم گرفت تا برای آخرین بار برای محبوبش "نامه" بنویسد و تمام هستیش را در آن نهد و این در زمان جان باختن خود او بود. روحی با آن "جان شیفته"، آخرین نامه به محبوبش را با سرفرازی تمام و به همان شیوه ای که کاظم با خون خود نوشته بود، با چگونگی مرگ پر افتخارش و با یاد او نوشت...

هنوز هم نغمه های آبی صدای کودکانه و بی ریای اولدوز بر پشت کلاغ دانا، مسافر خستگی ناپذیر محله های فقر و رحمت تبریز است که از زبان روح انگیز در آخرین لحظات زندگی، در زمانی که گلوله های آتشین دیو ارتجاع، زبوانه و دیوانه وار به سینه گرمش شلیک می‌شد، لبخند زنان و نجوا کنان خطاب به محبوبش می‌گفت که ....آخرش تو در پیشم نمادی ... اما خیالی نیست، محبوب من! ....اکنون سیکال و آزاد، با آخرین لبخند، من به تو می‌پیوندم!...

[e.shafagh@yahoo.com](mailto:e.shafagh@yahoo.com)